

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که مرحوم نراقی (بر حسب یک تعبیر به نحو مطلق) و مرحوم خوئی می‌گویند: کسی که مالی دارد و دینش هم دین حال است یا دائن راضی به تأخیر هم نیست یا در فرضی که مؤجل است ولی وثوق به اداء و تمکن از ادا ندارد این شخص با این شرایط باز بر او استطاعت صدق می‌کند، اما مرحوم سید در متن عروه می‌فرماید: در این دو فرض، یعنی در جایی که دین حال است و دائن راضی به تأخیر نیست و در آنجایی که مؤجل است و وثوق به ادا ندارد، استطاعت صدق نمی‌کند. بنا شد یک مقداری تأمل کنیم در این که حق با کدام است؟ آیا اینجا صدق استطاعت می‌کند یا خیر؟

اگر بگوئیم استطاعت نیست، در اینجا اصلاً وجوب حج نیست و اگر وجوب حج نباشد، اگر با این پول حج انجام دهد حجّش حجة الاسلام نیست، اما اگر گفتیم استطاعت هست و وجوب حج هست هر چند قائل شویم به اینکه اداء دین بر این مقدم است ولی چون اینجا مسئله تزاحم است اگر با این پول حج انجام داد، حجّش حجة الاسلام می‌شود و این ثمره بر آن مترتب است؛ یعنی اینطور نیست که ما یک نزاع لفظی کنیم و بگوئیم فرقی نمی‌کند چه بگوئیم هست و چه بگوئیم نیست، اگر گفتیم اینجا صدق استطاعت نمی‌کند، این حج بر او واجب نیست و اگر با این پول به حج رفت حجة الاسلام انجام نداده، اگر گفتیم صدق استطاعت می‌کند بعد مسئله را در وادی تزاحم بیاوریم و اگر هم گفتیم اداء دین مقدم بر حج است، اما با این حال اگر با این پول حج را انجام داد، این حجة الاسلامش واقع شده است.

اما اگر گفتیم استطاعت نیست، تنها یک وجوب داریم و آن وجوب اداء دین است و دیگر تزاحم معنا ندارد؛ زیرا دو تا نیست تا بخواهد تزاحم مطرح شود، لیکن اگر گفتیم استطاعت هست دو وجوب داریم: یک وجوب حج داریم و یک وجوب اداء دین که با هم تزاحم می‌کنند، در این صورت اگر هیچ کدام اهم نبود تخییر داریم، ولی در تمام این فروض ثلاثه حتی در صورتی که بگوئیم دین اهم است، اگر کسی با این پول حج را انجام داد این عنوان حجة الاسلام را دارد.

بنابراین طبق قول سید (قدس سره) که می‌گوید: در این دو فرض استطاعت صدق نمی‌کند، فقط یک حکم داریم و آن هم وجوب ادای دین است، اما طبق قول نراقی و مرحوم خوئی که می‌گویند در اینجا صدق استطاعت شرعی می‌کند، این عنوان مستطیع شرعی هست و بعد وجوب الحج هم به میدان می‌آید و مسئله تزاحم بین وجوب حج و وجوب ادای دین مطرح می‌شود.

دیدگاه برگزیده

در اینجا حق با مرحوم خوئی و مرحوم نراقی است، ما یک استطاعتی که اسمش را استطاعت شرعی می‌گذاریم، در روایات داریم. می‌گوئیم این شخص زاد و راحله داشته باشیم و تخلیه السّرْب هم باشد، مفروض این است که این را دارد اگر ما چنین

مفروضی نداشتیم که نوبت به این بحث‌ها نمی‌رسید. یک پولی دارد این به اندازه زاد و راحله حجّش هست، راه هم باز است، حال آیا با این پول دینش را بدهد یا حجّش را برود؟ یک وقتی هست که مرحوم خوئی به این روایات استطاعت شرعیه تمسک فرمود، به نظر ما ارتکاز متشرعه هم همین است که این شخص اگر با این پول رفت حج انجام داد حجة الاسلامش را انجام داده، منتهی ادای دینش را تأخیر انداخته و یک معصیتی کرده، خود ارتکاز متشرعه قرینه است بر این که اینجا استطاعت شرعیه موجود است.

در نتیجه این که مرحوم سید و به تبع ایشان ظاهراً امام خمینی (قدس سره) هم دارند (اگر هم نباشد شاید مقصودشان همین باشد) می‌خواهند بفرمایند اینجا مستطیع نیست، اشکال داشته و در اینجا استطاعت وجود دارد. دیروز گفتیم در استطاعت شرعیه آمده: «له زاد و راحله»، «له ما یحجّ به»، اما دیگر ندارد که «خال من الدین» و خلّو از دین در آن مطرح نشده است.

ممکن است اشکال شود که مگر مستثنیات دین در این روایات استطاعت آمده است و حال آن که شما در مستثنیات می‌گوئید: کسی که مستطیع است باید این زاد و راحله‌اش زائد بر خانه‌اش باشد، زائد بر مرکبش باشد، زائد بر قوت عیالش باشد و مواردی را استثنا کردید (که ما بحث مستثنیات را مفصل مطرح کردیم)؟ مستشکل می‌گوید این هم مثل آنها باشد. به بیان دیگر، درست است در این روایات استطاعت شرعیه مسئله خلّو از دین مطرح نشده اما مسئله دین را هم کنار سایر مستثنیات قرار بدهیم.

در پاسخ می‌گوییم در مستثنیات یک مواردی مسلم داریم که مستثنا است مثل خانه، مرکب که هم آیه: «لله علی الناس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلاً» انصراف دارد و هم روایات دیگر موارد استثنا را مطرح می‌کند. یا این که اگر مبنای ما این بود که اگر هیچ روایتی هم در موارد استثنا نداشته باشیم نیازی به روایت نیست، ولی مستثنا بودن مسئله دین مشکوک است و ما نمی‌دانیم و به قول مرحوم نراقی کسی با دین تازه می‌تواند مستطیع بشود.

پس نمی‌توانیم بلافاصله بگوئیم عرف می‌گوید دین هم جزء موارد استثنا است، دین چه دین حال باشد و چه دین مؤجل، نمی‌تواند مانع از استطاعت باشد. ما نمی‌گوئیم دین مقدم بر حج است، ولی مانع از استطاعت نیست، این استطاعت شرعیه که در این روایات آمده حق با مرحوم نراقی و حق با مرحوم خوئی است، این شخص عنوان مستطیع را دارد، حتی نسبت به دین هم عنوان مستطیع را دارد؛ یعنی این شخص هر چند الآن یک دین حالی هم دارد مستطیع است؛ چون «له ما یحجّ به» را دارد، منتهی اینجا که این دین عنوان دین حال را دارد مرحوم خوئی می‌فرماید: دین اهم از حج است و باید دین را مقدم کند، ولی عنوان مستطیع را دارد.

بنابراین اگر از اول بگوئیم دین مثل سایر مستثنیات است، در این صورت اصلاً این بحث‌ها را لازم نداشت، می‌گفتیم دین جزء مستثنیات است و چطور شما وقتی پولی دارید نیاز دارید و حتی ازدواج و نکاح را جزء مستثنیات قرار دادیم، اگر کسی پولی دارد یا باید با آن نکاح کند یا به حج برود، می‌گویند باید نکاح انجام بدهد و نکاح مقدم بر حج است، نکاح، خانه، مرکب، اینها جزء مستثنیات است، اما روشن نیست که دین جزء مستثنیات باشد.

به بیان دیگر، یک‌سری از موارد یقیناً استثنا شده است، به عرف که مراجعه کنیم عرف می‌گوید: خانه یقیناً مستثناست، مرکب مستثناست، نکاح مستثناست، اگر دین اینطور بود که نیاز به این بحث‌ها نداشت؛ یعنی اگر از اول می‌گفتیم کسی که مدیون است مستطیع نیست، نیاز به این بحث‌ها نداشت. پس معلوم می‌شود که این عند العرف هم ثابت نیست، ممکن است کسی بگوید مثلاً در دو صورتش دین را استثنا کرده و می‌گویند جزء مستثنیات است و در دو صورت نه، ولی ما می‌گوییم خود دین و نفس وجود دین نمی‌تواند مانعیت از استطاعت داشته باشد، این مدیون است، اما مستطیع هم می‌باشد.

نتیجه آن که در اینجا صدق استطاعت شرعیه مسلم است و از سوی دیگر به این فرمایش محقق خوئی (قدس سره) این مطلب را ضمیمه می‌کنیم که مستثنا بودن دین عرفاً محرز نیست و اگر عرفاً محرز بود می‌گفتیم عرف مسلم این را استثنا می‌کند و مثل خانه قرار می‌دهد، اما عرف دین حالاً را مثل خانه یا مرکب نمی‌داند؛ زیرا مرکب یک امری است که متعارف است و انسان باید در زندگی‌اش استفاده کند، خانه مما لا بد منه است، اما عرف می‌گوید: می‌خواستی دین نداشته باشی چه کسی گفته قرض بگیری که الآن مدیون باشی؟! پس مستثنی بودن دین واضح نیست.

بنابراین این که عبارت مرحوم سید، مرحوم نراقی و مرحوم خوئی را ذکر کردیم، مجرد یک اختلاف در تعبیر نیست، بلکه این ثمره دارد و باید حلّش کنیم و حلّش به همین است که بگوئیم: با وجود دین استطاعت شرعیه‌ای که از روایات به دست می‌آوریم صدق می‌کند.

جمع‌بندی بحث

خلاصه آن که اکنون در صدد طرح این بحث هستیم کسانی که قائل‌اند به این که حج مقدم است و دین مانعیت از حج ندارد مثل مرحوم اردبیلی و مرحوم نراقی (آن هم روی یکی از اقوالش)، سه دلیل می‌توانند بیاورند. دلیل اول همین مسئله صدق استطاعت است، منتهی همان طوری که دیروز از قول مرحوم والدیمان گفتیم این اشکال به مرحوم نراقی شد و البته ما جواب دادیم، اشکال این بود که مرحوم نراقی بحث ما در اصل صدق استطاعت نیست، بلکه بحث در این است که چرا حجّ بر دین مقدم است و شما دلیل نیاوردید.

در دفاع که مرحوم نراقی گفتیم که ایشان می‌گوید: چطور اگر کسی استدانه کند بنفس الاستدانه مستطیع می‌شود و باید حجّش را انجام بدهد، اینجا معلوم می‌شود دین نمی‌تواند مانعیت از حج داشته باشد، پس به طریق اولی در جایی که از قبل مدیون است و قبلاً مدیون شده، الآن اگر پولی پیدا کرد که می‌تواند با آن حج انجام بدهد این حج مانعیت از دین دارد و این دین مانعیت از استطاعت ندارد و این شخص مستطیع می‌شود، مگر آن که کسی در این اولویت نیز خدشه کرده و بگوید بین اینجا و آنجا فرق وجود دارد و در نتیجه اگر کسی در این اولویت خدشه کرد نهایت این می‌شود که مرحوم نراقی دلیلی اقامه نکرد که حجّ بر دین مقدم شود اما مستطیع بودنش مسلم است. در نتیجه دلیل اول از اعتبار ساقط می‌شود.

به بیان دیگر، نمی‌توان روی این دلیل متمرکز شده و بگوئیم این شخص «مستطیع فیجب علیه الحج»، زیرا می‌گوئیم درست است که مستطیع بوده و حجّ بر او واجب است، اما چه دلیلی داریم بر این که حجّ بر دین مقدّم می‌شود؟ شما دلیلی بر این مطلب اقامه نکردید.

جمع‌بندی بحث آن است که ما دنبال ادله تقدیم حجّ بر دین هستیم، قبلاً بحث ادله تقدیم دین بر حجّ بود که بحثش تمام شد، سه دلیل آوردیم و گفتیم هیچ کدام دلالت ندارد و الآن هم ادله تقدیم حجّ بر دین را می‌آوریم که این هم سه دلیل است، دلیل اولش این است که «یصدق علیه المستطیع»، این را جواب دادیم و تمام شد.

دلیل دوم بر تقدیم حجّ بر دین

دومین دلیل آن است که اینجا که هم ادای دین واجب است و هم حج واجب است، حج از این باب مقدّم می‌شود که حجّ اهم از ادای دین است؛ زیرا این تعابیری که در ادله حج آمده درباره ترک ادای دین نیامده است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «و لله علی الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلاً و من كفر»^[1]؛ یعنی اگر کسی به حج نرود تعبیر به کفر شده، اما راجع به ترک ادای دین تعبیر به کفر نشده است.

یا آن روایتی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ مَاتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا»، یا آن روایتی که می‌گوید: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ» که یکیش حج است، اما هیچ‌جا ندارد ادای دین، پس این تعبیری که در باب حج آمده اهمیت حج را نسبت به دین اثبات می‌کند؛ یعنی می‌گوئیم این دو با هم تزامم پیدا می‌کنند و مدعی می‌گوید: بعد از تزامم اهم حج است و حج را از باب اهمیت مقدم بر دین می‌کنیم.

ارزیابی دلیل دوم

اولاً چهار سال پیش که بحث حج را شروع کردیم مفصل راجع به «من کفر» بحث کردیم و آنجا اصلاً بحث اسلام و کفر را هم مفصل متعرض شدیم و به این نتیجه رسیدیم که این «کفر» در اینجا کفر اعتقادی نیست که بگوئیم «من کفر» یعنی اگر کسی حج را انجام نداد «خرج من الاسلام»، بلکه مراد از این کفر، کفران نعمت است نه مراد کفر اعتقادی در مقابل اسلام و ایمان باشد. اگر این معنا باشد در همه واجبات هم معنا پیدا می‌کند و اختصاصی به حج ندارد.

اما اینکه آن روایتی که دارد «بنی الاسلام علی خمس» نسبت به خود حج فی نفسه است، اما دلالت نمی‌کند حج در مقام مزاحمت با یک واجب دیگر اهم از آن باشد، فی نفسه حج این چنین است. در اینجا مرحوم والد ما می‌فرماید: از این «بنی الاسلام علی خمس»، آیا می‌شود فهمید که حج ملاکش از مسئله قتل نفس هم بالاتر است؟! یا این که آیا از حرمت زنا هم بالاتر است؟! خود حفظ نفس که واجب است، آیا می‌توانیم بگوئیم در دوران بین حج و حفظ النفس، ملاک حج قوی‌تر است؟ نمی‌شود گفت. این تعبیر درباره خود حج فی نفسه وارد شده است.^[2]

اشکال محقق خویی (قدس سره)

یک جواب دقیق‌تر و فنی‌تری را مرحوم خوئی دادند، ایشان می‌فرماید: این تعبیری که راجع به حج آمده در جایی است که حج اولاً وجوب داشته باشد و ثانیاً وجوبش فعلی باشد، اما اینجا فرض این است که حج با دین تزامم دارد، وقتی با دین تزامم دارد بالأخره یا وجوب دین فعلیت دارد یا وجوب حج؟ در اینجا نمی‌توانیم بگوئیم وجوب حج یک وجوب فعلی منجزی است؛ زیرا اگر وجوب فعلی منجز بود این آثار بر آن مترتب می‌شود ولی در فرض تزامم احتمال می‌دهیم که موضوع وجود نداشته باشد.^[3]

نکته‌ی دیگری که وجود دارد آن است که برای حج یک آثاری ذکر می‌شود که «مات یهودیاً أو نصرانیاً»، این کاشف از ملاک حج نیست، بلکه حج یک واجبی است و این اثر را دارد، اما دلالت ندارد بر این که بگوئیم این کاشف از این است که ملاک حج از ملاک سایر واجبات قوی‌تر است. لذا دلیل دوم هم یک دلیل بسیار ضعیفی است.

عمده دلیل سوم است که پیش مطالعه بفرمائید، دلیل سوم روایاتی است که در اینجا وجود دارد. مدعی می‌گوید ما روایاتی داریم که از این روایات استفاده می‌شود در دوران بین حج و دین حج مقدم است، این روایات را هم در شرح مرحوم خوئی ببینید و هم در کتاب مرحوم والد ما و هم در مستمسک مرحوم حکیم و هم در کتاب الحج مرحوم شاهرودی. بحث ما چهار محور اصلی دارد که این چهار محورش همین کتاب‌هایی است که مکرراً گفتیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

[1] □ سورة آل عمران، آیه 97.

[2] □ «و یرد علیه انک عرفت ان المراد بالكفر في الآية بملاحظة الروایات الواردة في تفسیرها هو الکفر المتحقق بالإنکار لا بمجرد التّرك و قد عرفت ان في الآية احتمالات متعددة فراجع أول الكتاب و اما الرواية فقد جعل فيها ترك الحج في ضمن عشرة

أمر موجبة للكفر مثل نكاح البهيمة و منع الزكاة و مثلهما، و كونه من جملة ما بنى عليه الإسلام لا يقتضي الأهمية في مقام المزاومة و الا يلزم تقدمه على وجوب حفظ النفس و مثله لعدم كونه مما بنى عليه الإسلام. و بالجملة هذه التعبيرات و ان كانت تكشف عن عظمة مقام الحج و علو مرتبته الا انها لا دلالة لها على التقدم في مقام المزاومة كما لا يخفى.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج، ج1، ص: 132-131.

[3] □ موسوعة الإمام الخوئي، ج26، ص: 93.